

آقای موسوی مطلب جدیدی که تحت عنوان «یادداشتی پیرامون قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت» نگاشته‌اید حاوی نکات مثبتی است و در بسیاری موارد دست روی درد گذاشته‌اید؛ به همین دلیل است که نکاتی را در این نامه متذکر می‌شوم. به نظر من عدم روشن‌نگری در مورد آنچه ما را به این‌جا کشانده جفا به حقیقت است.

توضیح آن‌چه که بر ما رفته و می‌رود برای مردمی که نزدیک به هشتاد درصد آن‌ها وقایع ۱۰ سال اول پس از انقلاب را به یاد نمی‌آورند لازم و ضروری است چرا که آن‌چه می‌دانند و یا شنیده و خوانده‌اند مربوط است به تفسیر رسمی و مخدوش شما و دوستانتان و یا جناح مقابل و رقبایان از وقایع مربوطه، که تناسبی با واقعیت ندارد.

آقای موسوی امروز ۱۸ تیرماه است. یازده سال از جنابیتی که نظام ولایت فقیه با همراهی آقای خاتمی در حق دانشجویان و نیروهای آزادی‌خواه مرتکب شد می‌گذرد. حتماً یادتان هست آقای خاتمی به فشار ولی‌فقیه تن داد و طی اطلاعیه‌ای از مردم خواست از «اغتشاشگران» فاصله بگیرند تا نیروهای سرکوبگر به وظایفشان عمل کنند و به این ترتیب به یاری سرکوبگران شتافت. شما به درستی در یکی از مواضع اخیرتان روی نتایج این سرکوب دست گذاشته‌اید. راستش نمی‌خواستم در این شرایط چیزی بنویسم اما هرچه با خودم فکر کردم دیدم نمی‌شود سکوت کنم و آن‌چه بر نسل ما رفته را بازنگویم.

درست مثل مردادماه گذشته که نتوانستم پس از نامه افشاگرانه‌ی آقای کروبی به هاشمی رفسنجانی سکوت کنم و نکاتی چند را به ایشان یادآور نشوم. چنان که سال گذشته به آقای کروبی نیز متذکر شدم هدف من تضعیف تلاش‌های شما و ایستادگی‌تان در مقابل خامنه‌ای و کودتاچیان نیست. به نظرم بیش از آن که از شما انتظار می‌رفت ایستادگی کردید و به خواست‌های ولی‌فقیه نظام تن ندادید و به همین خاطر از «کشتی نظام» که حالا تبدیل به «قایقی» شده پیاده شدید. می‌دانم تا کجا از سوی خامنه‌ای و کودتاچیان تحت فشار هستید، محدودیت‌های شما را نیز درک می‌کنم، خوشحالم که به جای خاتمی، شما و کروبی که مقاوم‌ترید کاندیدا شدید. اما برای باز شدن راه پیش‌رویتان هم که شده ذکر نکاتی را ضروری می‌دانم.

هدف من از نوشتن این سطور چنانکه شما در مطلب خود خطاب به دولت کودتا نوشته‌اید «نمک پاشیدن روی زخم نیست» بلکه بازخوانی وقایعی است که کشور ما را در لبه پرتگاه قرار داده است. «تجاهل در این زمینه» چنانکه شما هم در نوشته‌تان به درستی تأکید کرده‌اید «پیامدهای آن را وخیم‌تر خواهد ساخت».

آقای موسوی شما و همسران خانم رهنورد نسبت به سال گذشته و پس از دیدار با خامنه‌ای و اعلام کاندیداتوری‌تان برای احراز پست ریاست جمهوری اسلامی، پیشرفت‌های زیادی کرده‌اید، همین را به فال نیک می‌گیرم و خود را راضی به نوشته این نکات می‌کنم.

شانس و اقبال بلندی نصیب شما و مردم ایران شد که در انتخابات کذایی شما و آقای کروبی از صندوق انتخابات یا بهتر است بگویم «صندوق مارگیری» و «خم رنگری» ولایت فقیه بیرون نیامدید. چنانچه قبلاً هم نوشته‌ام بیرون آمدن احتمالی شما یا آقای کروبی از صندوق، بدترین گزینه برای مردم ایران بود. تصورش را بکنید چنانچه امروز در مسند ریاست جمهوری اسلامی بودید می‌بایستی روز و شب مجیز ولایت فقیه را می‌گفتید و «بی‌تدبیری»‌های او را توجیه می‌کردید و مواظب می‌بودید کسی خط قرمزها را رد نکند و خامنه‌ای نیز با اتکا به شما و با اشاره به شرکت ۴۰ میلیون نفر در «انتخابات آزاد»! تسمه از گرده مردم می‌کشید و کسی را یارای نفس کشیدن هم نبود. هرکجا هم که طبق ارزیابی خامنه‌ای پایتان را کج می‌گذاشتید کفن‌پوشان و اراذل و اوباش را سراغتان می‌فرستاد و بحران پشت بحران برایتان به وجود می‌آورد. مردم هم سرخوده و ناامید از اعتمادی که به شما کرده بودند به گوشه‌ای خزیده و در خود فرو رفته بودند.

اشتباه خامنه‌ای یا بهتر است بگویم از حول هلیم در دیگ افتادن او باعث ایجاد شکاف بزرگی در حاکمیت شد که نفع‌اش خواهی نخواهی به جیب مردم و جنبش ترقی‌خواهانه ایران می‌رود.

آقای موسوی دل بستن به «دوران طلایی امام راحل» و تأکید بر «پیشرفت‌های» دهه‌ی اول انقلاب! و «دوران درخشان دفاع مقدس» دردی را از ملت ایران دوا نمی‌کند و نیرویی را برای شما بسیج نمی‌کند و راهی را پیش‌رویتان باز نمی‌کند. نیروهای حامی شما هر روز بیش‌تر از قبل وارفته می‌شوند و یورش‌های جناح مقابل تشدید می‌شود.

شما به درستی نوشته‌اید:

«سرانجام و متأسفانه قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت صادر شد. قطعنامه و قطعنامه‌هایی که می‌توانست با تدبیر و عقلانیت بر کشور ما تحمیل نشود. تأکید بر این واقعیت نمک پاشیدن روی زخم نیست؛ بلکه از آن روست که تجاهل در این زمینه پیامدهای آن را وخیم‌تر خواهد ساخت.»

آقای موسوی آیا قطعنامه‌های مربوط به مسائل هسته‌ای کشور تنها قطعنامه‌هایی است که شورای امنیت مورد تصویب قرار داده است؟

آیا در موارد قبلی به کار بردن «تدبیر و عقلانیت» از سوی شما و دوستانتان باعث نمی‌شد که مصائب و نتایج ناگوار آن بر کشور و مردم ما تحمیل نشود؟

باز هم تأکید می‌کنم در این شرایط خطیر که مصیبت از در و دیوار می‌بارد قدم «نمک‌پاشیدن روی زخم نیست» اما نمی‌شود چشمم را روی واقعیات بیندم و آن‌چه بر سر کشور و مردمان آمده را نادیده بگیرم. نمی‌توانم به نسل جدیدی که چیزی از گذشته به خاطر ندارد حقیقت را نگویم. آن‌ها در صورت سکوت من و امثال من را نخواهند بخشید.

به خاطر شما می‌آورم نخستین قطعنامه شورای امنیت که در مورد ایران صادر شد، قطعنامه 457 به تاریخ 4 دسامبر سال 1979 (13 آذر 1358) بود. این قطعنامه در مورد پرونده گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا بود که در آن ضمن اشاره به مفاد کنوانسیون «وین» درباره ارتباطات دیپلماتیک سال 1961 و همچنین کنوانسیون ارتباطات کنسولی سال 1963 وظایف دولت ایران یادآور شده بود.

در تاریخ 31 دسامبر 1979 (30 آذر 1358) قطعنامه شماره 461 صادر شد که در آن، ضمن تکرار مفاد قطعنامه 457، از دبیرکل خواسته شده بود شخصاً به ایران سفر کند. آیا شما و دوستانتان وقتی به منافع مردم ایران در آن زمان گذاشتید؟ آیا گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا تبعات سنگینی برای کشور و مردم نداشت؟ آیا مردم ما هنوز از آثار آن رنج نمی‌برند؟

شما به درستی تأکید کرده‌اید

«اینکه بگوئیم این قطعنامه چون یک دستمال استفاده شده است **مصائب ناشی از سیاستهای پر هیاهو و عوامفریبانه را تخفیف نخواهد داد.** البته در این میان، فحش و توهین به کشورهای دیگر ممکن است **مصرف داخلی برای عده ای کم اطلاع داشته باشد** اما در واقعیت بیرونی جز بدتر کردن اوضاع تاثیری نخواهد داشت. مگر تردید داریم که مسئولان این کشورها همواره منافع خود را در چهارچوب منافع ملی کشورشان تعریف می‌کنند و نه متأسفانه مانند برخی از سیاستمداران ما که منافع خود و جناح خود را به جای منافع ملی جا می‌زنند.»

آقای موسوی آیا «مصائب ناشی از سیاست‌های پرهیاهو و عوامفریبانه» دهه‌ی اول «انقلاب اسلامی» را فراموش کرده‌اید؟ چه کسی مدعی بود که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» آیا این ادعاها عوامفریبانه نبود؟

آیا «گروگانگیری»، «انقلاب فرهنگی» و جنگ با عراق ناشی از «سیاست‌های پرهیاهو و عوامفریبانه» نبود؟ با گروگانگیری چه مسئله‌ای از مردم ایران را حل کردید؟ مگر نه این که برای تحکیم قدرت و از میدان به در کردن رقبا، ملتی را به گروگان آمریکا بردید و خسارت‌های عظیم مادی و معنوی نصیب مردم ایران کردید. «مصائب ناشی» از آن را چه کسی متحمل شد؟ مطمئناً شما و دوستانتان دچار «مصائب» آن نشدید چرا که با توسل به آن رقیب را به کناری زده و قدرت و منافع ناشی از آن را در ید خود گرفتید. این مردم ایران بودند که بهای سنگین آن را با جان و مالشان پرداختند.

آقای موسوی فراموش نکرده‌ایم که شما و دوستانتان در حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و روحانیت و حوزه علمیه قم «منافع خود و جناح خود را به جای منافع ملی جا» زدید. «انقلاب فرهنگی» که به درستی بایستی از آن به عنوان «کودتای فرهنگی» و فاجعه فرهنگی نام برد چه مسئله‌ای از مردم ایران را حل کرد به غیر از این که با به کارگیری «سیاست‌های پرهیاهو و عوامفریبانه» فرهنگ کشور را به فقرا بردید و بهترین سرمایه‌های کشور را خانه‌نشین و یا فراری از کشور و آواره در دنیا کردید. لحظه‌ای در خلوت خود به «مصائب ناشی» از آن فکر کرده‌اید؟ می‌دانید وقتی دانشگاه‌ها باز شد چند درصد از دانشجویان قبلی یا به جوخه‌های اعدام سپرده شده بودند، یا در زندان‌ها در زیر شکنجه و اسیر دست شقاوت‌پیشه‌ها بودند و یا فراری و آواره و خانه‌نشین؟

آقای موسوی چنانچه تجاها می‌فرمائید به آماری که در نظام جمهوری اسلامی انتشار یافته توجه کنید:

«آمار رسمی سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸، شمار دانشجویان را ۱۷۴،۴۱۷ نفر نشان می‌دهد، همین رقم در سال تحصیلی ۶۲-۱۳۶۱ پس از بازگشایی دانشگاه ۱۱۷،۱۴۸ نفر اعلام شد. به عبارت دیگر، ۵۷۲۶۹ دانشجو از ادامه‌ی تحصیل باز ماندند و شمار فارغ‌التحصیلان از ۴۲،۲۲۱ نفر در سال ۵۹-۱۳۵۸ به ۵۷۹۳ نفر در سال ۶۲-۱۳۶۱ کاهش یافت.»

ماهنامه تحلیلی آموزشی لوح شماره‌ی ۷ صفحه‌ی ۵۶

بعد از سه دهه هنوز مردم ما تبعات آن «انقلاب فرهنگی» و «ستادی» را که برای پیش‌برد آن تشکیل داده بودید متحمل می‌شوید. عاقبت شتر «انقلاب فرهنگی» در خانه شما و دوستانتان نیز خوابید و شما نیز به جرگه‌ی قربانیان آن وارد شدید. آیا لازم نیست از آن تبری جوئید؟ آیا معتقدید بیرون ریختن اساتید و نخبگان دانشگاه توسط شما و دوستانتان درست بود و حالا که نوبت خود شما رسیده غلط است؟

آقای موسوی آیا با «تدبیر و عقلانیت» نمی‌شد مانع از جنگ ایران و عراق شد؟ چه کسی و چه شعارهایی زمینه ساز تجاوز عراق به خاک میهن‌مان شد؟ آیا این «امام» شما که از دوران سیاه حاکمیت او به عنوان «دوران طلایی امام» یاد می‌کنید درست پس از پیروزی «انقلاب اسلامی» بر طبل برپایی بلوا و آشوب در عراق و تشکیل امپراطوری اسلامی نکوبید؟

مگر او نبود که گفت «ما باید به شدت هرچه بیشتر انقلاب خود را به جهان صادر کنیم و این طرز فکر را که قادر به صدور انقلاب نیستیم، کنار بگذاریم»؟ مگر او به دنبال این تفکر نرفت؟ مگر نه این که به تاسی از شعارهای او سرمایه‌های مردم ایران را در لبنان و فلسطین و کشورهای آفریقایی و عقب مانده به باد فنا دادید؟

آقای موسوی لازم است به خاطراتان بیاورم حجت الاسلام مهری نماینده امام‌تان در کویت در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۵۷ به همراه هیئتی از شیعیان کویت به دیدار خمینی آمدند و وی در آن دیدار بر لزوم متشکل شدن



«کشورهای اسلامی در زیر یک دولت و یک پرچم» تاکید ورزید و اظهار داشت: «یک دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند»  
روزنامه جمهوری اسلامی، 31 فروردین 1359 و اول اردیبهشت 1359

آقای موسوی شما به عنوان سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی این «سیاستهای پر هیاهو و عوامفریبانه» را منتشر می‌کردید.

مگر همراه امام شما در عراق، محمد باقر صدر نبود که فتوا داد:

«بر همه ملت مبارز و مسلمان عراق، واجب کفایی است که به قیام مسلحانه بر ضد حزب بعث و سردمداران آن، اقدام کنند و مسئولان این حزب کافر را ترور نمایند تا خود را از چنگال این دژخیمان خونخوار نجات دهند.»

<http://www.tebyan-ardebil.ir/description.aspx?id=6862>

آیا فراموش کرده‌اید ۵ ماه قبل از حمله عراق به ایران در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ تیتربزرگ عنوان اصلی روزنامه کیهان که به تازگی با یورش ارادل و ابوباش حزب‌اللهی به سید محمد خاتمی و ماشاءالله شمس‌الواعظین رسیده بود چه بود؟ «امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد!»

آقای موسوی به گذشته برگردید و تیرهای روزنامه جمهوری اسلامی را که به مدیریت خودتان منتشر می‌شد در این زمینه و تحریکات علیه دولت عراق و زمینه سازی آغاز جنگ ملاحظه کنید.  
آیا توقع داشتید وقتی «ارتش عراق را به قیام» دعوت می‌کنید و یا فتوای «قیام مسلحانه بر ضد حزب بعث و سردمداران آن» و «ترور مسئولان این حزب کافر» می‌دهید از «مصائب ناشی» از آن برخوردار نشوید؟ آیا مردم ایران بهای «سیاست‌های پرهیاهو و عوامفریبانه» خمینی و شما و دوستانتان را نپرداختند؟  
آقای حسین زاهدی در مقاله‌ی خود به نقل از مهندس بازرگان می‌نویسد:

«روزی در سال ۱۳۵۹ از شورای انقلاب از من خواستند برای مشورت در مسئله مهمی در جلسه شورا شرکت کنم. وقتی به جلسه رفتم دیدم آقای دعائی سفیر ایران در عراق نیز در جلسه حضور دارد. گفتند آقای دعائی گزارشی دارند. آقای دعائی بیان کرد که در ماههای اخیر هر چند وقت یکبار و گاهی گاهی هر هفته مرا به وزارت امور خارجه احضار و با ارائه مدارکی به دخالتها و کوشش ایران برای اخلال و آشفتگی در عراق اعتراض مینمایند و من توضیح میدهم که این‌ها کار دولت ایران نیست و گروههای خود سرند که دنبال قدرت نمایی هستند و نظایر این نوع استدلالها برای رفع اعتراض. اما هفته گذشته صدام حسین مرا احضار کرد و پس از بیان اعتراض شدید به دخالتها و اخلالها گفت این وضع برای من قابل تحمل نیست. شما بروید تهران و به آقای خمینی بگویید من اولین دولتی بودم که جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختم و اگر اجازه بدهند من (صدام) خودم شخصا به ایران میامم تا با مذاکره اختلافاتمان را حل کنیم اگر مایل نیستند با من مذاکره کنند من یک هیئت عالی‌رتبه به ایران می‌فرستم و یا دولت ایران یک هیئت عالی برای مذاکره به عراق بفرستد تا اختلافات فیما بین حل شود زیرا ادامه این وضع برای من قابل تحمل نیست و من برای خاتمه دادن به این وضع به ایران حمله نظامی خواهم کرد. سپس آقای دعائی تاکید کرد که این آدمی است که حمله خواهد کرد.»

آقای زاهدی در ادامه می‌نویسد:

«شورای انقلاب تصمیم می‌گیرد که آقای دعائی به اتفاق آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر بهشتی برای بیان ماجرا و تعیین تکلیف به دیدار رهبر انقلاب بروند. در این دیدار ابتدا آقای دعائی شرح کامل ماجرا و نهایتاً تهدید صدام را بیان می‌کند رهبر انقلاب در پاسخ به او می‌گویند مجلس نگذارید. سپس آقای مهندس بازرگان به استدلال می‌پردازد که باید توجه کرد که امروزه موقعیت ما به علت اعمال تندتی که شده و مواضع تندتری که اتخاذ گردیده است در بین ملل جهان چندان مطلوب نیست و اگر گرفتار جنگ شویم کسی از ما حمایت نخواهد کرد بلکه از طرف مقابل ما حمایت خواهند کرد.»

از این گذشته وضعیت ارتش به علت اعدام بسیاری از فرماندهان عالی و درجات پائین تر و اهانت‌های بسیاری که به ارتش و ارتشیان از افراد و گروههای مختلف شده و می‌شود وضع بسیار نامناسبی دارد و یکی فاقد روحیه لازم است. از این گذشته تسلیحات نظامی ما عمدتاً امریکایی است و با مشکلات میان دو کشور دیگر دسترسی به لوازم یدکی مشکل و شاید غیر ممکن باشد. بر اینها باید اضافه کرد که جهان غرب و حتی کشور های عربی محال است بگذارند ما پیروز شویم. بنا بر این باید از وقوع جنگ جلوگیری کنیم. رهبر انقلاب در پاسخ می‌گویند گفتیم مجلس نگذارید. مجدداً آقای دکتر بهشتی شروع به استدلال می‌کند اما آیت الله خمینی تا سخن او پایان گیرد تحمل نمی‌کنند واز جایشان برمی‌خیزند و برای بار سوم تکرار می‌کنند که گفتیم مجلس نگذارید و بطرف در اندرونی حرکت میکنند. آقای دعائی که بسیار ناراحت شده بود می‌گوید آقا من به بغداد نخواهم رفت. آقای خمینی که نزدیک

در اندرونی رسیده بودند پس از تأمل کوتاهی رویشان را بطرف دعایی برگردانده می‌گویند وظیفه شرعی‌ات می باشد که بروی و بدون این‌که منتظر پاسخ شوند به قسمت اندرونی وارد می‌شوند. به شورای انقلاب برمیگردند و آقای دعایی بسیار ناراحت بوده در حالیکه گریه می‌کرده است می‌گوید به خدا قسم او (صدام) حمله خواهد کرد. هیچ کس کاری نمی‌تواند بکند و مدتی بعد عراق به ایران غافلگیرانه حمله می‌کند.»

[http://www.iranliberal.com/soton%20e%20azad/Zahedi\\_Gangq.htm](http://www.iranliberal.com/soton%20e%20azad/Zahedi_Gangq.htm)

آقای موسوی شما آن موقع عضو شورای انقلاب بودید، سید محمود دعایی هم زنده است آیا چنین چیزی حقیقت نداشت؟ آیا با «تدبیر و عقلانیت» نمی‌شد جلوی وقوع جنگ را گرفت؟  
آقای موسوی در دوران جنگ هشت ساله که هفت سال آن شما نخست‌وزیر و گرداننده کشور بودید ۱۱ قطعنامه از سوی شورای امنیت صادر شد به کدام یک گردن گذاشتید؟ مگر نه آن که آن‌ها را ورق پاره می‌خواندید؟ به آرشیوهایتان رجوع کنید. مگر نه این که عاقبت وقتی «امام» تان مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شد از آن به عنوان «نوشیدن جام زهر» یاد کرد؟  
مگر نه این که دولت شما و دولت‌های رجایی و باهنر به تمام درخواست‌های «جنبش غیر متعهد»، «سازمان کنفرانس اسلامی» جواب رد داد؟ مگر نه این که شورای امنیت، اولاف پالمره نخست‌وزیر فقید سوئد را که یکی از چهره‌های خوشنام دنیای سیاست بود بعنوان میانجی انتخاب کرد. به کدام ندای خیرخواهانه پاسخ مثبت دادید؟ پس از فتح خرمشهر همه چیز برای دست‌یابی به صلح و منافع مردم ایران و دریافت خسارات جنگ آماده بود؟ چه کسی با «سخنرانی‌های عوامانه» پاسخ خیرخواهی‌ها را داد؟  
شعار جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم را چه کسی می‌داد، آیا «عوامانه» نبود. آیا این شعارها منافع مردم ایران را تأمین می‌کرد؟

آقای موسوی شما به درستی تأکید می‌کنید:

«برای اینجانب مانند روز روشن است که این قطعنامه بر امنیت و اقتصاد کشور ما اثر خواهد گذاشت. تولید ناخالص را پائین خواهد آورد، بیکاری را بیشتر خواهد کرد، مردم را در تنگنای مشکلات بیشتر معیشتی و اجتماعی قرار خواهد داد، فاصله ما را از کشورهای در حال رشد جهان بویژه کشورهای همسایه رقیب بیشتر خواهد ساخت و آخرین میخ را بر تابوت چشم انداز بیست ساله خواهد کوبید. کدام عقل سلیم است که نداند کشور ما امروز پس از صدور قطعنامه آسیب پذیرتر و منزوی تر از گذشته شده است؟»

آقای موسوی کشور ما پس از گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا «آسیب‌پذیرتر و منزوی‌تر» نشد؟ آیا جنگی که شما و خمینی و اعوان و انصارش «نعمت» می‌خواندید «بر امنیت و اقتصاد کشور» تأثیر نگذاشت؟ «تولید ناخالص» را پایین نیاورد؟ «بیکاری» را بیشتر نکرد؟ «مردم را در تنگنای مشکلات بیشتر معیشتی و اجتماعی» قرار نداد؟ «فاصله ما را از کشورهای در حال رشد جهان به ویژه کشورهای همسایه رقیب بیشتر» نکرد؟ ترکیه و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و ... چه زمانی از ما «فاصله» گرفتند؟  
آقای موسوی مطمئن باشید که خامنه‌ای و احمدی‌نژاد هم توجیه‌های آن روز شما را می‌کنند و با علم بر قضایا به تزویر و ربا و فریب و دروغ متوسل می‌شوند.

آقای موسوی «کدام عقل سلیم است که نداند کشور ما» به خاطر جنگ ضد میهنی با رژیم فاشیستی عراق و «صدور انقلاب» به این کشور و تشکیل امپراطوری اسلامی سرمایه‌های عظیم مادی و انسانی خود را از دست داد. آیا هزار میلیارد دلار خسارت مالی که می‌شد در سایه‌ی به کارگیری «تدبیر و عقلانیت» از آن پرهیز کرد کم چیزی است؟ آیا کشته و زخمی شدن صدها هزار تن از جوانان کشورمان بی‌تدبیری نبود؟

آیا شما و دوستان‌تان به ندای حق‌طلبانه آیت‌الله منتظری پاسخ دادید؟ آیا از اعمال‌تان توبه کردید؟ چنانچه سخنرانی ایشان را فراموش کرده‌اید آن را به یاد شما می‌آورم:

«بعد از دهسال باید عملکرد خود را حساب کنیم ... باید حساب کنیم در ظرف این دهسال که جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه، دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آنها پیروز از کار درآمدند. چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوانهائی از دست دادیم که هر کدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد. باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده ایم اینها توبه دارد و افلا متنبه شویم که بعدا تکرار نکنیم. چقدر در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم. اینها راه عاقلانه تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم همین است که ما می‌گوئیم بعد هم فهمیدیم که اشتباه کرده ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده ایم و بعد بگوئیم خدایا و ای ملت ایران ما اینجا اشتباه کرده ایم ...»

## ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می دانستیم نمی توانیم آنها انجام دهیم...

ما خیلی جاها لجبازی کرده ایم و گویی به حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می کردند در بعضی مسائل نداده ایم و قبول نمی کردیم و توجه نداشتیم اما حالا چیزهایی که قابل جبران است باید جبران کنیم و مواظب باشیم که حالت لجباحت، گوش نکردن به حرف و نصیحت دیگران، خودمحورها، کنار زدن نیروهای خوب، بی اعتنایی به افراد، منزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم را کنار بگذاریم... رادیو و تلویزیون در دست چند نفر انحصاری نباشد که هرچا را خواستند سانسور کنند. وقتی کار به جایی می رسد که صحبت من طلبه که از اول در انقلاب بوده ام و دلسوز انقلاب بودم و هستم سانسور شود وای بحال دیگران. اینها را باید فکر کرد که یعنی چه. رسانه های گروهی مال ملت است و همه ملت انقلاب کردند. این معنی ندارد که دو یا سه نفر تصمیم گیرنده باشند و برای همه تصمیم بگیرند...

**یکی از خواسته های ما آزادی بود** اما نه به معنی فساد و فحشاء. به این معنی که اگر کسی انتقاد دارد بکند. **تا کسی حرفی زد نباید برای او پرونده سازی کرد... زندان پر کردن دردی را دوا نمی کند، فکری را نمی توان زندانی کرد...** « کیهان 1367 / 11 / 23

آقای موسوی یادتان رفته آیت الله منتظری چه گفت و برای چه همه می مسئولین را به توبه فرا خواند:

«وقتی که انقلاب پیروز شد یک غرور مخصوص هم بیت امام (رحمه الله علیه) و هم ما و هم دیگران را فرا گرفت، اصلاً در ذهن همه ما این بود که گویا عالم را مسخر کرده ایم، ما می گفتیم مسئله، مسئله اسلام است و ایران و عربستان ندارد، انقلاب اسلامی است و امام هم رهبر جهان اسلام است، ما هم حامیان اسلامیم... این حالت غرور را برای همه ما ایجاد کرد و لذا در بعد سیاست خارجی شعارها همه بر اساس صدور انقلاب و این که انقلاب مرز نمی شناسد و این قبیل مسایل متمرکز بود. این شعارها کشورهای همجوار را به وحشت انداخت و این فکر برای آنها ایجاد شد که اینها به این شکل که پیش می روند فردا نوبت ماست...»

متن کامل خاطرات حسینعلی منتظری، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، 2001،

مگر این شما و دوستانتان و از جمله آقای کروبی نبودید که به خاطر موضعی از این دست زمینه برکناری آیت الله منتظری و خانه نشینی ایشان را فراهم کردید؟ مگر شما نبودید که به دستور «امام» بخش نامه کردید که عکس های آیت الله منتظری را از ادارات دولتی پایین بکشند؟ و مگر عبدالله نوری نبود که باز هم به فرمان «امام» فرماندهی خراب کردن دیوار «بیت» ایشان را به عهده گرفت.

آقای موسوی شمایی که چشم تان به بخشی از حقایق باز شده آیا به توصیه آیت الله منتظری نسبت به «اشتباهاتی» که مرتکب شدید «توبه» کردید؟ ظاهر امر که حاکی از توبه نیست. شما همچنان بر طبل تو خالی «دوران طلایی امام» می کوبید.

آقای موسوی آیا کشور ما چنانچه خطاب به کودتاچیان می گوئید تنها در چند سال گذشته «در دام لفاظی های مغرورانه و میان تهی دولتیان شان افتاده» است؟ و «سرنوشت شوم و ترحم برانگیز» کشور ما مربوط به چند سال گذشته و دوران احمدی نژاد است؟ احمدی نژاد ادامه کدام سیاست هاست؟

آقای موسوی شما و همراهانتان همچنان عوام فریبانه از «دفاع مقدس هشت ساله» می گوئید خودتان که **بهرتر می دانید این عنوان از اساس دروغ است چرا بر آن پافشاری می کنید؟**

آقای موسوی آیا شما که یکی از متصدیان جنگ خانمانسوز و ضد میهنی ایران و عراق بودید نمی دانید همه می دوران جنگ «دفاع مقدس» نبود؟ شما نمی دانید این جنگ به دو دوره ۲ ساله و ۶ ساله تقسیم شده بود که از اساس ماهیتی دوگانه و متفاوت داشت.

آیا ماهیت دوره اول جنگ که پس از تجاوز نیروهای عراقی در شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و تا آزادسازی خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱ ادامه یافت و جنبه تدافعی داشت با دوره دوم جنگ یعنی از ۳ خرداد ۱۳۶۱ تا آخر تیرماه ۱۳۶۷ که در آن قصد اشغال عراق و سرنگونی دولت صدام حسین را داشتید یکی بود؟ آیا این دوره از جنگ «دفاع مقدس» بود یا «تهاجم مقدس»؟ تا کی می خواهید به عوام فریبی ادامه دهید؟

به خاطرات رفسنجانی توجه کنید تا ملاحظه کنید چه فرصت هایی را از مردم ایران گرفتید:

«دیشب در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم، گزارش جبهه ها و بحث درباره تهیه مهمات ضروری و پیشنهادات پالمه بود. خروج عراقی ها از خاک ایران را پذیرفته، مذاکره درباره مرزها منجمله ارونرود می خواهد و حضور نیروهای ناظران بین المللی در مرزها و پرداخت **غرایم جنگی** به دو طرف از طرف دولت های داوطلب. ۸ اسفند ۶۰، «عبور از بحران»، ص 496

چه کسی امکان صلح و دریافت غرامت در سال ۶۰ را از مردم ایران و عراق گرفت و بر طبل جنگ طلبی کوبید؟



آقای موسوی یادتان رفته برای رنگ لباس کارمندان دولت هم بخشنامه صادر می‌کردید؟ به یکی از آن‌ها که در پی می‌آید توجه کنید:

باسمه تعالی در جلسات هماهنگی پیگیری رعایت حجاب اسلامی مرکب از نمایندگان تام‌الاختیار وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی که در نخست وزیری تشکیل گردیده است، فرم پوشش به شرح زیر به تصویب رسیده است و جهت رعایت به کلیه همکاران ابلاغ می‌شود: پوشش کامل اسلامی جهت استفاده خواهران کارمند به شرح ذیل می‌باشد (مانند تصویر)

الف - مانتو و شلوار مدل ساده، گشاد و بلند از پارچه ضخیم و از یکرنگ.

ب - مانتو شلوار مورد استفاده از رنگهای سنگین انتخاب گردد. رنگهای سرمه‌ای، قهوه‌ای، طوسی، و مشکی ارجح است.

ج - از مقنعه جلویسته و مدل ساده و یکرنگ و بدون هرگونه تزیین، در رنگهای که جلب توجه نکند و تقلیدی از فرهنگ غرب نباشد استفاده شود.

د- کفش از مدل ساده با پاشنه معمولی مناسب جهت محل کار با رنگهای مناسب.

ه- جوراب به رنگهای سنگین.

و- عدم استفاده از زیورآلاتی

آیا درک شما از «آزادی» این است که حتی حق دارید رنگ و نحوه لباس پوشیدن مردم را هم معین کنید؟ آقای موسوی چه تعداد از مردم ایران پس از اجرای چنین بخش‌نامه‌هایی به خاک سیاه نشستند؟ آیا در تنهایی به این مسائل فکر کرده‌اید؟ چه پاسخی برای مردم ایران و مادران و پدران نسلی که امروز در خیابان‌های تهران آزادی را فریاد می‌کنند دارید؟ آقای موسوی شما شادی و نشاط را از مردم ایران دریغ کردید، شما نوحه و عزا و ماتم و مصیبت در جامعه اشاعه دادید از نظر من این بزرگترین جنایت در حق مردم است. ما فقط یک بار فرصت «زندگی» کردن داریم و شما آن را از چند نسل دریغ کردید. بخود آید این جرم کمی نیست. پیش از آن که به استقبال مرگ که گریزی از آن نیست بروید روی این نکته تأمل کنید.

آقای موسوی شما خطاب به دولت کودتا می‌گوئید:

«ما در شرایطی محکوم می‌شویم که به سادگی از جنایات در سرزمین‌های اشغال شده فلسطین

و بمب‌های هسته‌ای آن غمض عین می‌شود و حق استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته‌ای از ما

دریغ می‌گردد.»

آقای موسوی دست از این سیاست عوامفریبانه بردارید که هرچا به مانعی برخورد می‌کنید پای اسرائیل را به میان می‌کشید.

«جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغال شده» چه ربطی به سیاست‌های خانمان‌برانداز جمهوری اسلامی دارد؟ چرا هنوز که هنوز است به مردم دروغ می‌گوئید؟ جنایاتی که اسرائیل در زندان‌هایش مرتکب شده به گرد پای جنایاتی که اتفاقاً در دوران صدارت شما در زندان‌ها اتفاق افتاد نمی‌رسد. این را نه حالا که در مهرماه سال ۶۳ به آقای انصاری نجف‌آبادی (حجت‌الاسلام ناصری) نماینده آیت‌الله منتظری گفتم. موضوع از این قرار بود که روزنامه‌ی جمهوری اسلامی عکسی از بازداشت‌گاه «خیام» را انتشار داده و ادعا کرده بود که «صهیونیست» های جنایتکار زندانیان را از شب تا صبح بدون خواب در بازداشتگاه مزبور سرپا نگاه داشته‌اند. با اشاره به خبر مزبور به آقای انصاری نجف‌آبادی گفتم چند نفر را در این بندها دیده‌اید که نه یک شب تا صبح بلکه روزها و هفته‌ها بدون خواب سرپا ایستاده‌اند؟ گفتم آیا واقعاً به روز جزا اعتقاد دارید؟ از شدت ناراحتی و اندوه نمی‌دانست چه بگوئید جز آنکه گفت من دست شما را می‌بوسم، به شما ظلم شده است.

آقای موسوی اسرائیل تا کنون چند فلسطینی را به جوخه‌ی اعدام سپرده است؟ آقای موسوی دم زدن از «جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغال شده» توسط کسی که در دوران صدارتش تنها در عرض یک ماه و اندی هزاران نفر زندانی حکم دار که سال‌ها تحمل زندان کرده و بعضاً مدت‌ها از پایان محکومیت‌شان گذشته بود به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند، شرم آور است. لاف‌قل طبق اعتقادات خودتان و توصیه آیت‌الله منتظری توبه کنید، اظهار اعتذار و پشیمانی کنید.

آقای موسوی آمار بگیری در دوران طولانی انتفاصه که بارانی از سنگ بر سر و روی سربازان اسرائیلی می‌بارید چند فلسطینی کشته شدند و در چند روز تظاهرات تهران در سال گذشته چند نفر؟ اسرائیل کدام یک از سنگ پرن‌ها را به «محاربه» و اعدام محکوم کرد؟ یادتان باشد در دوران حاکمیت شما کودکان ۱۲-۱۳ ساله نیز به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

کمیسون حقوق بشر سازمان ملل از کدام جنایت اسرائیل و یا نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی چشم‌پوشی کرد؟ هنوز که هنوز است این سرزمین‌ها دارای گزارشگر ویژه هستند. در حالی که جمهوری اسلامی به مدد سیاست خائنانه‌ی دولت خاتمی و دوستان شما قادر شد از تصویب قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران و تداوم مأموریت گزارشگر ویژه نقض حقوق بشر در ایران جلوگیری کند.

آقای موسوی اتفاقاً در سیاه‌ترین روزهای حاکمیت جمهوری اسلامی یعنی در دهه‌ی ۶۰ سعید رجایی خراسانی نماینده دولت شما در سازمان ملل متحد برای توجیه جنایات انجام گرفته از سوی دولت جمهوری اسلامی بارها رطب و یابس به هم بافت و از همین سیاست استفاده کرد. به سخنرانی‌های او در کمیته سوم و مجمع عمومی سازمان ملل مراجعه کنید ببینید چگونه با افتخار اعلام می‌کند که دولت شما واقعی به «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نمی‌گذارد.

آقای موسوی شما در دوران هشت ساله حکومت‌تان آیا به توصیه‌های سازمان‌های حقوق بشری توجهی کردید؟

آقای موسوی وقتی همسر شما امروز از نفی اعدام می‌گوید این انتظار در جامعه ایران هست که گوشه‌ای هم به دوران صدارت شما بزند که در آن ده‌ها هزار نفر به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و یک قلم آن اعدام نزدیک به ۴ هزار تن در عرض یک ماه و اندی بود.

آقای موسوی مرور گذشته برای اطلاع شخصی‌تان هم که شده خوب است چه بسا مطالب بسیاری را فراموش کرده باشید. اما برای ناظری چون من که «مصائب ناشی» از سیاست‌های نابخردانه شما و دوستانتان را با پوست و گوشتش لمس کرده این‌ها چیزی نیست که فراموش شدنی باشد.

آقای موسوی شما بهتر از هر کس می‌دانید که دولت جمهوری اسلامی به دنبال «استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته‌ای» نیست و دنیا هم با چنین رویکردی مخالف نیست. شما از مقاصد حکومت و باندهای سپاه آن آگاهید.

آقای موسوی شما بهتر از هر کس می‌دانید وقتی در دهه ۶۰ و در دوران حاکمیت شما سنگ بنای سیاست «اتمی شدن» گذاشته شد به دنبال تنها چیزی که نبودید «استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته‌ای» بود. خود شما واقفید که محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران در نامه‌اش به خمینی در سال ۶۷ روی فقدان «سلاح اتمی» و نیاز به آن دست گذاشته بود.

آقای موسوی خود شما بر این نکته واقفید کشور و دولتی که قادر به بازیابی و امحای زباله‌های خانگی نیست، کشوری که نمی‌تواند «زباله‌های بیمارستانی» را بطور بهداشتی از بین ببرد قادر به استفاده صلح‌آمیز و بدون خطر از تکنولوژی هسته‌ای و امحای زباله‌های اتمی که جان مردم را به خطر می‌اندازد نیست.

شما به خاطر حضور سی‌ساله‌تان در حاکمیت به خوبی می‌دانید کشوری که روی دریای نفت و گاز نشسته، اما قادر به تولید بنزین مصرفی خود نیست و در طول سی سال گذشته سرمایه‌گذاری مناسب در این زمینه نکرده برای بعد از تمام شدن نفت کشور برنامه‌ریزی نمی‌کند. کشوری که مردمش در سرمای زمستان به خاطر بسته شدن شیر گاز ارسالی کشورهای همسایه از سرما به خود می‌لرزند به دنبال استفاده صلح‌آمیز از تکنولوژی هسته‌ای و ایجاد فرصت برای مردم ایران پس از پایان نفت و گاز نیست. کشوری که به خاطر تعلل و پافشاری روی سیاست اتمی، از سرمایه‌گذاری خارج محروم است و نفت و گاز حوزه‌های مشترکش را کشورهای خارجی می‌برند دلش به حال آینده مردم نمی‌سوزد و به دنبال حل و فصل نیازهای مردم در ده‌ها سال دیگر نمی‌رود.

شما بهتر از هرکسی می‌دانید دولت و ولایت فقیه‌ی که به جنگ مردم خود رفته به دنبال «استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته‌ای» نیست. آقای موسوی کشوری که از جراثقال برای به دار کشیدن جوانان و از چاقوی جراحی برای درآوردن چشم استفاده می‌کند از «تکنولوژی هسته‌ای» «استفاده صلح‌آمیز» نمی‌کند. آقای موسوی فکر می‌کنید عقل و شعور رهبران دنیا و مؤسسات عریض و طویلشان به اندازه بسیجی‌های نظام است؟ چرا خاک به چشمان مردم می‌ریزد؟ چرا واقعیت‌ها را کتمان می‌کنید؟

شما می‌دانید یکی از دلایل برکشیدن احمدی‌نژاد توسط خامنه‌ای و سپاه پاسداران رسیدن به سلاح اتمی در کوتاه مدت بود.

آقای موسوی شما به درستی تأکید کرده‌اید :

«۱- اولین و ضروری ترین راه حل و حتی فوری ترین آن **اطلاع رسانی صادقانه** به ملت است. این **حق مردم است که ماهیت قطعنامه و تحریم های دیگری که در حال افزوده شدن** به آن است بشناسند. باید آنها بدانند **این تحریمها چه اثری بر سفره آنها و روی نرخ بیکاری و تورم و تولید و پیشرفت کشور و امنیت می گذارد.** صرفا گفتن اینکه این قطعنامه یک ورق پاره است مشکل مردم و کشور را حل نمی کند. اگر قرار است مردم در مقابل بحرانی که ناخواسته در حال ورود به آن هستند مقاومت کنند ضرورت دارد که اعتماد آنها جلب شود و اعتماد جز از طریق راستگوئی حکومت و شفافیت اطلاعات بدست نمی آید.»

آقای موسوی کلاهتان را قاضی کنید آیا شما در دوران جنگ ضد میهنی «اطلاع رسانی صادقانه به ملت» کردید؟ کی و کجا؟ آیا به آنها گفتید که جنگ «**چه اثری بر سفره آنها و روی نرخ بیکاری و تورم و تولید و پیشرفت کشور و امنیت می گذارد**» کی و کجا چنین کاری کردید؟ آیا این حق مردم نبود که از ماهیت جنگ و «مصائب ناشی» از آن مطلع شوند؟

آیا کسانی را که بر این نکات پافشاری می‌کردند دشمن و وابسته و ... نخواندید؟ آیا آنها را از حق حیات و فعالیت سیاسی محروم نکردید؟

آقای موسوی آیا واقعاً تعبیر خمینی از جنگ که گفت «یک دزدی آمده یک سنگی انداخته و فرار کرده» (صحیفه نور ج 13 : 191) واقعی بود؟ این که امام شما مدعی بود «ملت ایران نباید خیال کند که جنگی شروع شده است و حالا فرض کنید که دست و پای خودمان را گم کنیم نه این حرف‌ها نیست یک چیزی آوردند و یک بمبی این جا انداختند و فرار کردند و رفتند» (صحیفه نور ج 13 : 91) اطلاع رسانی واقعی در باره جنگ بود؟ این که خمینی به دروغ مدعی بود «جنگ با ایران جنگ با اسلام است جنگ با قرآن است جنگ با رسول الله (ص) است.» (صحیفه نور ج 13 : 93) تحمیق مردم برای پر کردن جبهه‌ها و راهی شدن به بهشت موعود نبود؟

آقای موسوی آنچه شما در بند ۲ نوشته‌تان آوردید متین و منطقی است اما تناسبش را با اقدامات قبلی شما در دوران صدارتتان متوجه نمی‌شوم:

«۲- ازمواردی که لازم است مردم حتما بدانند خطرات امنیتی قابل پیش بینی ناشی از قطعنامه جدید است. بسیاری از ملت ما نمی‌دانند مسیری که با **ندانم کاری و گزافه گوئی** های **بی مورد** در آن



افتاده ایم تاچه حد خطرناک است. اینکه کسانی بخواهند با **بذله گوئی و رجزخوانی** خیال خود و مردم را راحت کنند خیانت به مردم است. اگر می خواهیم آمادگی مردم را به عنوان مهمترین عامل بازدارندگی در مقابل خطرات احتمالی قراردهیم باید در حد ممکن پیامدهای احتمالی امنیتی شرایط موجود را به اطلاع آنها برسانیم. اگر این اقدام برای مسوولان کشور دشوار است حداقل رسانه‌های غیر دولتی آزاد گذاشته شوند که بدون اغراق و دلسوزانه اطلاعات و تحلیل های لازم را به مردم انتقال بدهند.»

بله این حق مردم است که « خطرات امنیتی» ناشی از قطعنامه را بدانند. آقای موسوی آیا کشور ما چنانکه در بالا هم ذکر کردم در اثر « **ندانم کاری و گزاره گوئی** های **پی مورد**» خمینی و اعوان و انصارش که شما هم جزو آنان بودید در مسیر خطرناکی نیافتاد. آیا بهایش را به سنگینی نپرداختیم؟ آیا شما در دوران صدارت خود در ارتباط با خطرات جنگ و تبعات ناشی از آن اجازه دادید « رسانه‌های غیر دولتی بدون اغراق و دلسوزانه اطلاعات و تحلیل های لازم را به مردم انتقال بدهند»؟ آیا وزارت ارشاد شما که در کنترل معادخواه و سپس سید محمد خاتمی بود اجازه چنین کاری را می‌داد؟ یک جا را به من نشان دهید که شما و دوستانتان اجازه داده باشید خیرخواهی‌های مهندس بازرگان که نان و نمکش را خورده‌اید و ولی نعمت شما بود در حاکمیت شما به گوش مردم رسیده باشد؟ چنانکه می‌بینید دشمنانتان را نگفتم مهندس بازرگان را گفتم که لاف‌لر در خیرخواهی‌اش برای نظام جمهوری اسلامی نمی‌توان شک کرد. آقای موسوی شما در بند ۳ نوشته‌تان آورده‌اید:

«۳-... چه اشکالی دارد همچون پرونده گروگان‌های امریکائی، تصمیم‌گیری در مورد اصول حاکم بر سیاست هسته‌ای کشور به تصویب مجلس برسد، نه آنکه مجلس در آخر کار با مصوبات فرمایشی خرابکاری‌های تصمیم‌گیران را توجیه نماید. چرا باید چند نفر پنهان از نظر مردم در مورد پرونده‌هایی که به سرنوشت همه ملت مربوط است تصمیم بگیرند؟ مگر قرار نبود مردم حاکم بر سرنوشت خود باشند؟ چرا فکر کنیم که مردم باید با هرچه ما تصمیم گرفتیم موافق باشند؟ آیا اصل مربوط به فراندوم جنبه زینتی دارد که هر زمان برای حل مسائل مهم کشور به آن اشاره می شود طوفانی از اتهام و توهین راه می‌افتد؟ آیا جای آن نیست که در موارد حساس نظر ملت را از این طریق پشت سر تصمیمات مهم قرار دهیم؟»

آقای موسوی جای شکرش باقیست لاف‌لر شما مدعی نشدید که مردم ایران کشته و مرده سیاست اتمی رژیم هستند و این برنامه به غرور ملی مردم ایران تبدیل شده است. چرا که خانم شیرین عبادی که مدتی در خارج از کشور سخنگوی خودخوانده و مدافع سیاست‌های اتمی رژیم به ویژه در آمریکا و اروپا بودند در مقاله‌ای که در روزنامه معتبر لس‌آنجلس تایمز انتشار یافت همراه با محمد سهمی یکی از اعضای لابی جمهوری اسلامی در آمریکا بدون آن که کوچکترین تخصصی در امر اقتصاد و فیزیک و برق و انرژی داشته باشد مدعی شده بودند:

«در حالیکه اکثریت ملت ایران با تندروهای ایران مخالف بوده و خواهان برکناری آنان هستند، با اینحال همین **اکثریت عظیم مردم از برنامه هسته‌ای** رژیم حمایت می‌کنند زیرا گذشته از به صرفه بودن اقتصادی آن، این برنامه هسته‌ای تبدیل به **دلیلی برای غرور یک ملت** با تاریخی پرافتخار گردیده است.... **بجز یک رژیم دست نشانده توسط غرب، هیچ رژیمی با هر گرایشی در ایران جرئت متوقف کردن برنامه انرژی هسته‌ای ایران را ندارد.**»

البته خانم عبادی نیز وقتی کار به بحران کشید ادعاهای قبلی را فراموش کرد و خواهان فراندوم هسته‌ای شد!

آقای موسوی با این حال آیا هنوز معتقدید در مورد پرونده گروگان‌ها حاکمیت تصمیم اصولی گرفت؟ آیا «نمایندگان مردم» در این کار دخیل بودند یا از قبل نمایندگان جمهوری اسلامی و از جمله آقای کروبی در مذاکرات ژنو با تیم انتخاباتی رونالد ریگان به توافق رسیده بود؟ آیا قرارداد منعقد در الجزایر که توسط بهزاد نبوی تصویب شد ملت ما و سرمایه‌های کشورمان را به مدت سه دهه گروگان دولت آمریکا نکرد. آیا منابع ملی را به باد فنا نداد؟ چگونه به خود اجازه می‌دهید به خیانت‌هایی که در حق مردم ایران برای کسب قدرت صورت گرفته لباس عافیت بپوشانید؟

آقای موسوی یادتان هست آیت‌الله منتظری در همان سخنرانی معروفی که به مناسبت ۲۲ بهمن ۱۳۶۷ داشتند به صراحت تأکید کردند: «این معنی ندارد که دو یا سه نفر تصمیم گیرنده باشند و برای همه تصمیم بگیرند...»

«توبه»ای که آیت‌الله منتظری می‌گفت برای چه موقع است؟ بزرگداشت شأن این ایشان در عمل به توصیه‌هایشان است یا صدور یک اطلاعیه خشک و خالی به هنگام وفات‌شان. آیا مجلسی که از آن دم می‌زنید در سال ۵۹ «خرابکاری‌های تصمیم‌گیران» را در ارتباط با «گروگانگیری» توجیه نکرد؟ جل‌الخالق شما وقتی نوبت به خودتان می‌رسد بدیهیات را هم نفی می‌کنید. این شیوه‌ی درستی نیست و راه به سر منزل مقصود نمی‌برد.

آیا در نظام جمهوری اسلامی «مردم حاکم بر سرنوشت خود» شدند؟ از روز پیروزی «انقلاب اسلامی» تا کنون کی و کجا مردم «حاکم بر سرنوشت خود» بودند؟ مگر تئوری ولایت فقیه نفی حاکمیت مردم بر سرنوشت خود

نیست؟ چرا به مردم دروغ می‌گویید؟ مگر ولایت فقیه، همچون سرپرستی امور صغار و محجوران و اموال بدون صاحب نیست؟ مگر رابطه ولایت فقیه با مردم همچون رابطه گوسفند و چوپان نیست؟ مگر این «امام» شما نبود که در «دوران طلایی» صفت «مطلقه» را هم به ولایت فقیه چسباند؟ مگر نه این که ولایت فقیه «به خاطر ولایتی که دارد می‌تواند در باره اموال و نفوس مردم تصمیم بگیرد و فرمان دهد»؟ منشور جاوید جلد دوم صفحه‌ی ۳۲۱ استاد جعفر سبحانی

آقای موسوی در سی سال گذشته کی و کجا نظام جمهوری اسلامی «برای حل مسائل مهم کشور» به رفراندوم رجوع کرده است؟

مگر در سال ۶۰، بنی‌صدر رئیس جمهوری قانونی کشور برای حل بحران عمیق سیاسی کشور خواهان برگزاری رفراندوم نشد. مگر «امام» شما با روحیه مستبدانه‌ای که داشت در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ در پاسخ به او نگفت:

**«همه ملت بگوید بله من مخالفت می‌کنم. اگر ۲۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه.»**

آیا صدارت خود شما محصول نپذیرفتن پیشنهاد بنی‌صدر برای برگزاری رفراندوم و کودتا علیه اولین رئیس جمهوری کشور و انداختن کشور در چرخه‌ی خشونت و خون و جنون نبود؟

آیا به هنگام عقب‌نشینی عراق از مرزهای میهن و آمادگی جامعه بین‌المللی برای تأمین خسارات جنگی ایران، برای ادامه جنگ و کشورگشایی «نظر مردم» را جویا شدید؟ آیا ادامه جنگ ضد میهنی جزو «موارد حساس» نبود؟ آیا «نظر ملت» نایستی «پشت سر تصمیمات مهم» قرار می‌گرفت؟

آیا هنگام پذیرش یکباره قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیرماه ۶۷ «نظر مردم» را جویا شدید؟ شما که تا یک هفته قبل مدعی بودید که «مردم» خواهان ادامه‌ی جنگ هستند. خمینی دو هفته قبل از آن می‌گفت «صلح با صدام خیانت به رسول‌الله» است. آیا تصمیمی مهم‌تر از شروع، ادامه و پایان جنگ هم هست؟ آن‌هم یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های قرن بیستم. آقای موسوی مگر نه آن که در همان دوره هم هرکجا که کارتان گیر می‌کرد و نیاز به «پشتیبانی ملت» بود مشت‌ی ارادل و اوپاش و اجامر را تحت عنوان «امت حزب‌الله» و «امت همیشه در صحنه» بسیج کرده و به صحنه می‌آوردید. امروز که کودتاچیان از همان شیوه‌ی مألوف علیه خودتان استفاده می‌کنند صدایتان در آمده است.

آقای موسوی شما در بند ۴ نوشته‌تان دست روی نکات درستی گذاشته‌اید:

«۴- ... یک دولت نامشروع و سرکوبگر و در حال جنگ با ملت خود نمی‌تواند در مقابل تهدیدات بیگانه مقاومت نماید. در چنین حالتی یا باید به بیگانگان باج دهد و یا کشور را در آستانه خطرات مهلک افکند. در این وضعیت ایجاد دورنمای اطمینان بخش برای انتخابات آزاد و رقابتی و غیر گزینشی و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی زندانیان سیاسی و رسیدگی جدی به خانواده‌های شهدا و آسیب دیدگان یک امر حیاتی است. اگر سرمایه ما در هم‌آوردی با شرایط خنجر کنونی، ملت است باید به ملت و آراء و نظرات آن احترام گذاشت و در هر تصمیمی اکنون قبل از همه به تأثیرات آن بر زندگی کارمندان و کارگران و معلمان و اقشار حقوق بگیر و مستضعف اندیشید. این عادلانه نیست که اقشار تهیدست و جوانان جویای کار چوب تصمیمات مستبدانه و ماجراجویانه دولت را بخورند. و در عین حال همه شاهد باشند یک عده عربده کش چماق‌دار که به جان و مال و آبروی مردم در روز روشن افتاده‌اند به عنوان طرفداری از دولت در روز روشن از به توپ بستن مجلس سخن بگویند. آیا این است شیوه‌ی اداره جهان؟»

آقای موسوی تأکید شما روی برگزاری «انتخابات آزاد و رقابتی و غیر گزینشی و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی زندانیان سیاسی و رسیدگی جدی به خانواده‌های شهدا و آسیب دیدگان» از نقاط روشن و درخشان نوشته شماست و «حیاتی» خواندن آن امری مهم و در عین حال تأمل برانگیز.

نمی‌دانم منظورتان از «انتخابات آزاد و رقابتی و غیر گزینشی» چیست؟ اگر منظورتان آن چیزی است که در «دوران طلایی امام» و صدارت شما صورت می‌گرفت که نه «آزاد» است و نه «رقابتی» و نه «غیر گزینشی».

آقای موسوی شترسواری دولا دولا نمی‌شود. در سایه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی که شما سنگ آن را به سینه می‌زنید و با وجود شورای نگهبان و ولایت فقیه هیچ انتخاباتی نمی‌تواند «آزاد و رقابتی و غیر گزینشی» باشد. لطفاً یک نمونه از آن را که در ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده یادآوری کنید.

مگر نه این که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ به حکم «امام»، مسعود رجوی که مورد حمایت کلیه نیروهای سیاسی و مترقی و اقلیت‌های مذهبی و قومی قرار گرفته بود از کاندیداتوری محروم شد؟

مگر نه این که در دوران حاکمیت امام بسیاری از جمله مهندس بازرگان و افراد نهضت آزادی از شرکت در انتخابات محروم شدند؟ مگر وزارت کشور دولت شما پیشنهاد محروم کردن افراد از کاندیداتوری نبود؟

آقای موسوی تیغ سیاست حذفی که بعدها برگردن شما و دوستانتان فرود آمد به وسیله شما و دستگاه‌های تحت نظارت شما و دوستانتان تیز شده بود. معلوم بود روزی شما را هم شامل می‌شود. واضح و روشن است که در آینده بخش دیگری از همین نظام را که امروز هلهله شادی فتح سر می‌دهد قربانی خواهد کرد.

آقای موسوی لازم است روشن کنید منظورتان از «انتخابات آزاد و رقابتی و غیر گزینشی» چیست و چه کسانی را شامل می‌شود. سابقه شما و مسئولان نظام از «امام خمینی گرفته تا ...» در این موارد روشن نیست. یادتان هست «امام» در پاریس چه وعده وعیدهایی به ملت درباره‌ی آزادی سیاسی و اجتماعی می‌داد؟ یادتان

هست در بدو ورود به کشور گفت محمدرضا کشور را ویرانه کرد و گورستان‌ها را آباد و وعده آب و برق و اتوبوس مجانی می‌داد؟

لطفاً توضیح دهید آیا مخالفان شما هم می‌توانند در انتخابات پیشنهادی شما شرکت کنند؟ این انتخابات را چه نهادی برگزار می‌کند؟ ولایت فقیه، شورای نگهبان، دولت احمدی‌نژاد یا نهادهای بین‌المللی و از جمله سازمان ملل متحد و ارگان‌های بی‌طرف؟

آیا شما هم مانند عطاءالله مهاجرانی که از دست زنان صیغه‌ای و عقدی خود و برای پرهیز از باز شدن پرونده‌های بیشتر و آپروریزی‌های افزون‌تر به «دولت فخیمه» و «بلاد کفر» پناه آورده و پیشتر مدعی بود قصد رمان نویسی دارد و فعلاً به «سخنگوی سبز» تبدیل شده و مدعی است کسی که رأی نداده حق نظر ندارد، هستید؟ چنانچه امروز نظراتان تغییر کرده لازم است یادآوری کنید. لازم است تأکید کنید ما این راه غلط را رفتیم و متأسفانه شاهد نتایج فاجعه بار آن هستیم. این‌گونه سخن‌تان به دل می‌نشیند و تصور بر این نمی‌رود که دوباره قصد فریب ملت در میان است.

آقای موسوی چه خوب که برای ایجاد دورنمای اطمینان بخش «خواهان آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی زندانیان سیاسی و رسیدگی جدی به خانواده‌های شهدا و آسیب دیدگان» شده‌اید.

اما منظورتان از آزادی مطبوعات و رسانه‌ها را درک نمی‌کنم. آیا این آزادی درخواستی مشمول من و امثال من هم می‌شود و یا فقط مربوط به آزادی مطبوعات و رسانه‌های دوستان و همراهان شماست؟ آقای موسوی تعریف‌تان از زندانی سیاسی چیست؟ آیا فقط این تعریف دوستان شما را شامل می‌شود؟ آیا همچنان مانند دهه‌ی ۶۰ شما و دوستان‌تان زندانیان سیاسی واقعی را «ضدانقلاب»، «خان»، «تروریست» و «منافق»، «ملحد»، «کافر»، «مرتد»، «باغی»، «یاغی» و ... می‌دانید؟ این‌ها دقیقاً القابی است که امروز حاکمیت نصیب شما و دوستان‌تان می‌کند. آقای موسوی شما و دوستان‌تان به لقب «منافقان جدید» بدتر از قبلی‌ها متهم شده‌اید.

آقای موسوی مگر نه این که «امام» تان پس از پایان جنگ به جای «ایجاد دورنمای اطمینان بخش» و «آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی زندانیان سیاسی و رسیدگی جدی به خانواده‌های شهدا و آسیب دیدگان»، فرمان قتل‌عام زندانیان سیاسی را داد؟ مگر نه این که برنامه‌ریز این جنایت بزرگ وزارت اطلاعات دولت شما و وزیر اطلاعات کابینه شما بود؟ مگر نه این که آیت‌الله منتظری به نقل از حکام شرع درگیر در ماجرا به صراحت می‌گویند در همه‌ی شهرها و در همه هیئت‌هایی که برای کشتار زندانیان سیاسی تشکیل شده بود نماینده وزارت اطلاعات حرف اول را می‌زد؟

آقای موسوی نه دولت شما و نه دولت آقای رفسنجانی و نه دولت آقای خاتمی رسیدگی که چه عرض کنم حتی اجازه سوگواری به خانواده‌های آسیب‌دیدگان را هم ندادند.

آقای موسوی نه دولت شما و نه هیچ‌کدام از دولت‌هایی که امروز اپوزیسیون داخلی نظام را تشکیل می‌دهید محل دفن بسیاری از قتل‌عام شدگان کشتار ۶۷ را نیز مشخص نکردند. نگاهی به خاوران کنید خجالت نمی‌کشید دم از قبرستان «بقیع» و ظلمی که بر «امامان» شیعه رفته می‌زنید؟ بماند که در عربستان سعودی برخورد با همه یکسان است. آن‌ها اجازه نمی‌دهند برای پادشاهان سعودی هم بقعه و بارگاه درست شود. آیا ظلم را آن‌ها می‌کنند یا شما؟

آقای موسوی نپذیرفتن مسئولیت قتل مخالفان، سیاست تازه‌ای نیست، ده‌ها نفر از دوستان و رفقای من توسط جوخه‌های مرگ نظام ربوده و بیرحمانه کشته شدند، اما نظام از پذیرش مسئولیت آن سرباز زد. مادران و پدران‌شان هنوز ناباورانه چشمانشان به عیث به در است. این همه شقاوت به یکباره پدید نیامده است. مسئولیت خودتان را فراموش نکنید.

محسن رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران در دولت شما یکی از عوامل اصلی جنایاتی بود که در دهه‌ی اول انقلاب در کشور اتفاق افتاد و بشارتی جانشین وزیر خارجه دولت شما و وزیر کشور دولت هاشمی رفسنجانی از فردای انقلاب دست در خون داشت. بسیاری از وزرای دولت شما چون احمد توکلی و ... مستقیماً در شکنجه و زجرکش کردن دست داشتند. استانداران و فرمانداران شما در خون و شکنجه و اعدام دست داشتند. بسیاری از کسانی که با شما حشر و نشر داشتند بزرگ‌ترین جنایتکاران علیه بشریت بودند و جنایتی نمانده بود که مرتکب نشده باشند. آیت‌الله منتظری که شما او را بزرگ داشتید با صراحت نوشت و به خمینی تأکید کرد که با اطلاع کامل می‌گویم «اطلاعات شما روی ساواک شاه را سفید کرد» آقای موسوی این وزارت اطلاعات زیر نظر شما بود. از خودتان رفع مسئولیت نمی‌توانید بکنید.

آقای موسوی آیا خبر محاکمه ژنرال بیدلا را که در چند روز گذشته انتشار یافت خوانده‌اید:

«به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس از بوینس آیرس، خورخه رافائل بیدلا دیکتاتور سابق آرژانتین که رئیس یکی از خونبارترین حکومت‌های نظامی در آمریکای جنوبی بود به اتهام جنایت علیه بشریت در حدود ۲۵ سال پیش، روز جمعه محاکمه می‌شود. بیدلا که اکنون ۸۴ ساله است به اتهام قتل ۳۱ زندانی سیاسی که پس از کودتای تحت رهبری وی به جوخه اعدام سپرده شدند، دادگاهی می‌شود. در آن زمان دولت نظامی اعلام کرد که این افراد در حال فرار از زندان کشته شده‌اند.»

[http://www.radiofarda.com/content/f35\\_Argentina\\_ex\\_Dedicator\\_Trial/2089628.html](http://www.radiofarda.com/content/f35_Argentina_ex_Dedicator_Trial/2089628.html)

آقای موسوی یک بار دیگر به خبر دقت کنید: بیدلا ۸۴ ساله است. جنایت ۲۵ سال پیش اتفاق افتاده است. به اتهام قتل ۳۱ زندانی سیاسی که مدعی بودند در حال فرار از زندان کشته شدند محاکمه می‌شود. معنای جنایت علیه بشریت را درک می‌کنید؟

آقای موسوی هزاران نفر در زندان‌های سراسر کشور به بهانه خمینی ساخته «شورش» در زندان و «محرابه» و «ارتداد» به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. جل‌الخالق شورش نه در یک زندان که همزمان در کلیه زندان‌های کشور! آن‌هم توسط پیرمردهایی که گاه به سختی راه می‌رفتند. خودتان از این همه بلاهت و ادعاهای سخیف خنده‌تان نمی‌گیرد؟

آقای موسوی تا دیر نشده فکری برای آینده کنید. باور کنید بیدلا وقتی جنایت می‌کرد هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد در ۸۴ سالگی هم عدالت دست از سر او بر ندارد. باور کنید تنها اکتفا کردن به این که «بیخشید و فراموش نکنید» مشکل شما و دوستانتان را که در جنایت دست داشتید حل نمی‌کند. بایستی به اقدامی فراتر از این دست زنید.

یک بار دیگر به عکس‌های گذشته و قیافه‌ی پاسداران و کسانی که سنگ شما و حزب شما را به سینه می‌زدند توجه کنید و دوباره به عکس‌های انتشار یافته کسانی که امروز به تجمع‌های سیاسی حمله می‌کنند و برای شما و دوستانتان مزاحمت ایجاد می‌کنند نگاه کنید. من یکی از آن‌ها را برایتان در این‌جا می‌گذارم تا یادآوری شده باشد. به قیافه او توجه کنید. این عکس متعلق به سال ۵۹ است. تصدیق می‌کنید که هیچ چیز عوض نشده است؟ نگاه کنید «امت حزب‌الله» و «امت همیشه در صحنه» با مردم چه می‌کردند؟



آقای موسوی آیا در نگاه شما فقط خانواده‌های دوستان و همراهان شما بایستی مورد «رسیدگی جدی» قرار گیرند؟ رسیدگی که چه عرض کنم آیا حق خانواده‌ها هست که از مرگ عزیزانشان با خبر شوند؟ آیا حق آنان هست که از محل دفن عزیزانشان آگاه شوند؟

از عمادالدین باقی که معتمدتان هست بپرسید که دست روی سرنوشت ۶ نفر از این دسته افراد گذاشته بود. وزارت اطلاعات دولت خاتمی علیه او شکایت کرد و رضایی نماینده این وزارتخانه در دادگاه به دروغ علیه باقی شهادت داد و زمینه‌ی محکومیت او را فراهم کرد. کارگزار بیدادگاه نماینده دولت خاتمی بود. پاپوش برای باقی را آن‌ها درست کرده بودند.

آقای موسوی شما خواهان استفاده از نیروهای کارآمد در مذاکرات هسته‌ای هستید. دو نفر از آن‌ها سید حسین موسویان و سیروس ناصری که یکی به «آمریکای جنایتکار» و دیگری به اتریش پناه آورده‌اند، هستند. آقای موسوی آیا نمی‌دانید هر دوی آن‌ها دستشان به خون آغشته است؟ اولی در ترور میکونوس در برلین، دست داشته و به هنگام قتل بیرحمانه و جنایتکارانه فریدون فرخزاد دارای مسئولیت بوده و دومی در ترور دکتر کاظم رجوی در ژنو و فراهم کردن اسباب فرار متهمان دست داشته و اگر نبود ملاحظات دیپلماتیک بایستی هر دو دستگیر و محاکمه می‌شدند.

آقای موسوی شما نوشته‌اید:

«۶- سپاه امروز در گیر مسائل سوال برانگیزی است. از سویی اسلحه سپاه و بسیج به جای دشمن در مقابل مردم قرار گرفته است و در سرکوب و دستگیری‌ها و بازجوئی‌های نیروهای سیاسی و معترضین نقش درجه اول دارند.»

آقای موسوی آیا تجاها می‌کنید و یا بی‌اطلاع هستید؟ آیا فراموش کردید در روز ۳۰ خرداد ۶۰ سپاه پاسداران اطلاعیه داد و رسماً اعلام کرد که به اذن ولی‌فقیه به روی تظاهرکنندگان آتش می‌گشاید؟ آیا فراموش کردید که این سپاه و بسیج بودند که حتی به تظاهرات‌های «قانونی» و با «مجوز» حمله می‌کردند و کشته روی دست مردم می‌گذاشتند؟ آیا فراموش کردید پس از سرکوب ۳۰ خرداد این سپاه پاسداران و کمیته‌ها بودند که در مقابل مردم ایستاده و نقش اصلی را «در سرکوب و دستگیری‌ها و بازجوئی‌های نیروهای سیاسی و معترضین» به عهده داشتند. آیا نمی‌دانید بزرگترین ضربه‌ها به نیروهای سیاسی را سپاه پاسداران زد؟ آیا نمی‌دانید اصلی‌ترین و مخوف‌ترین شکنجه‌های کشور در همین پایتخت در ۲۰۹ اوین و کمیته مشترک و پادگان ولی‌عصر در اختیار سپاه پاسداران و بخش امنیت آن بود؟ آیا نمی‌دانید شکنجه، اجبار به مصاحبه، تشکیل میزگردهای تلویزیونی و ... همه و همه توسط سپاه پاسداران صورت می‌گرفت؟

اگر مدعی هستید نمی‌دانید از آقای محسن میردامادی، حجاریان، الویری، بهزاد نبوی، علی ربیعی، محمدرضا تاجیک، محسن آرمن، فریدون وردی‌نژاد، عرب سرخی و ... گردانندگان اصلی حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی بپرسید.

از حسین فدایی، محمدباقر ذوالقدر، احمد توکلی، محسن رضایی، شمخانی و روح الامینی و ... نگفتم بپرسید که امروز در جناح شما حضور ندارند.

آقای موسوی آیا سپاه پاسداران و نیروهای سرکوب‌گر آن از پارسال به این طرف «در سرکوب و دستگیری‌ها و بازجوئی‌های نیروهای سیاسی و معترضین نقش درجه اول» پیدا کرده‌اند؟ مگر نه آن که در دهه سپاه ۶۰ و دوران صدارت شما در تمامی شهرها و قصبات این مراکز سپاه پاسداران بودند که به زندان و شکنجه‌گاه و کشتارگاه تبدیل شده بودند؟

آیا فراموش کرده‌اید در بسیاری از شهرها هتل‌های جلب سیاحان و مراکز شیرخورشید و کاخ‌های جوانان توسط سپاه پاسداران به شکنجه‌گاه و زندان و بازداشتگاه تبدیل شده بود؟

آقای موسوی شما در پایان نوشته‌تان به درستی تأکید کرده‌اید که :

«جنبش سبز همچنین از طریق آگاه سازی همه جانبه اقشار اجتماعی و نخبگان به سرکوبگران اجازه نخواهد داد با ایجاد وضعیت اضطراری در کشور و استقبال از درگیری های نظامی از پاسخگویی و مسوولیت پذیری فرار کند و به تشدید سرکوب و ارباب مخالفان بپردازد و یا در خفا برای تامین منافع کوتاه مدت خود بر سر منافع عالی ملی تن به سازش های خفت بار دهد.»

نکات یاد شده هم مهم و هم راهگشاست. امیدوارم افرادی همچون خانم شیرین عبادی که پیش‌تر از منبر وضع و خطابه در بزرگ‌ترین مسجد آمریکا در دیربورن در مقام یک کاندیدای عملیات «استشهادی» گفته بود:

«اگر آمریکا درس‌هایش را از عراق نیاموخته است و به حمله به ایران می‌اندیشد، با وجود همهی انتقاداتی که در کشورمان می‌کنیم، تا آخرین قطره‌ی خونمان از کشورمان دفاع می‌کنیم و به يك سرباز بیگانه اجازه نخواهیم داد که پا بر خاک ایران بگذارد. ... اگر لازم شود، بیش يك میلیارد جمعیت جامعه‌ی مسلمانان در جهان همهی اختلافات‌شان را فراموش کرده و متحد می‌شوند و اجازه نمی‌دهند که تئوری اشتباه جنگ تمدن‌ها رخ بدهد.»

<http://news.gooya.com/politics/archives/047594.php>

لااقل با خواندن مطلب شما بخود آید و متوجه شود که این دولت احمدی‌نژاد و نظام ولایت فقیه است که خواهان درگیری نظامی به منظور فرار از پاسخگویی و مسئولیت پذیری است. هرچند بعید می‌دانم در شرایط جدید ایشان و دیگرانی چون داریوش همایون که در هیئت یک بسیجی، آمادگی خود را برای جنگیدن در رکاب نظام در صورت حمله نظامی اعلام کرده بودند، آمادگی چنین کاری را داشته باشند چرا که با این پرسش روبرو می‌شوند شما که اینقدر جان بر کف هستید چرا سال گذشته به کشور بازنگشتید تا در کنار مردم ایران از حقوق‌شان در مقابل با کودتاچیان دفاع کنید؟

آقای موسوی برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام اظهار امیدواری می‌کنم بر روی آنچه که در پایان مطلب‌تان به آن اشاره کرده‌اید بایستید.

ایرج مصدافی ۱۸ تیرماه ۱۳۸۹

[www.Irajmesdaghi.com](http://www.Irajmesdaghi.com)

Irajmesdaghi@yahoo.com